

امنیت غذایی و منابع طبیعی

طی سه دهه گذشته بنیان‌های نظری و جهت‌گیری‌های عملی بخش کشاورزی کشور که علی‌القاعده تامین‌کننده مواد غذایی مردم است دستخوش تغییر و تحولات فراوانی بوده است. خودکفایی در تامین مواد غذایی یکی از اساسی‌ترین اهدافی بود که پس از انقلاب در کشور مطرح گردید. در سال‌هایی که از غذا در جهان به نام اسلحه‌ای کارآمدتر از هر سلاح دیگری یاد می‌شد، چگونه می‌توانست استقلال ملی بدون دست‌یابی به تامین مواد غذایی مورد نیاز ملت تفسیر و تأویل گردد. بنابراین برای رهایی از وابستگی غذایی چنین نتیجه گرفته شد که بایستی بسیار کاشت و تا آن‌جا که امکان دارد سطوح بیشتری از سرزمین را به زیرکشت برد. حاصل آن کارها و اتخاذ آن سازوکارها به زودی نشان داد که تنها با توسل به توسعه سطح زیرکشت نمی‌توان به خودکفایی دست یافت. چرا که تنها زمین نیست که عامل تعیین‌کننده در تولید است، بلکه عوامل دیگری چون حاصلخیزی خاک، وضعیت آب، محدودیت‌های اقلیمی و موانع اقتصادی اجتماعی اعم از برون یا درون بخشی نیز می‌توانند سدی در راه رسیدن ما به هدف خودکفایی باشند، بنابراین اگر قرار است که به افزایش تولید دست یافت می‌باید موضوع به طور همه‌جانبه و از دیدگاهی کلان و یکپارچه مورد توجه و برنامه‌ریزی قرار گیرد. شاید سال‌های ۱۳۶۰ تا ۷۰ را بتوان دهه ارایه برنامه‌های متنوع برای بخش کشاورزی نام نهاد. در طی این دوران اشکال متفاوتی از برنامه‌ها اعم از کوتاه‌مدت، میان‌مدت، بلندمدت گاهی با ملحوظ داشتن موانع و محدودیت‌ها و زمانی با تأکید بر آرایه آنها بدون در نظر گرفتن هیچ نوع محدودیتی تنظیم گردید. گاهی در اهداف برنامه جایگزینی واردات و قطع وابستگی، زمانی توسعه صادرات و استفاده از مزیت‌های منطقه‌ای مطرح گردید و بالاخره در برهه‌ای از زمان نیز توجه هر چه بیشتر و فراگیر به بخش کشاورزی به عنوان محور توسعه شعار روز گردید.

و بر مبنای همین اندیشه بود که در مقطع خاصی از روند برنامه‌ریزی کشور، کشاورزی محور اساسی توسعه اقتصادی، اجتماعی قلمداد گردید و به همراه آن این نظریه طرح گردید که اگر کشاورزی محور توسعه است، بنابراین منابع طبیعی نیز تکیه‌گاه این محور محسوب می‌شود و به طریق اولی بدون حفاظت، حمایت، توسعه و ارتقاء کمیت و کیفیت این منابع، از جمله آب، خاک، پوشش گیاهی نمی‌توان امید به بالندگی کشاورزی و بالمآل محوریت آن برای توسعه داشت. اما در تمام این فراز و فرودهای پیش‌آمد در برنامه‌ریزی بخش کشاورزی، صرف منابع طبیعی تقریباً ثابت و بی‌تغییر باقی ماند، حفظ، اصلاح، احیاء و بهره‌برداری بهینه از منابع طبیعی از جمله جنگل‌ها و مراتع شعار محوری و هدف مطرح‌شده در تمامی مراحل برنامه‌ریزی‌هایی بود که به اشکال مختلف و با اهداف متفاوت در کشور در طی آن سال‌های مطرح گردید.

بدین مفهوم که «امنیت غذایی عبارتست از دسترسی تمام مردم به غذایی کافی در تمام اوقات به منظور زندگی سالم و فعال» این همان تعریفی است که در سال ۱۹۹۲ مورد تأیید کنفرانس جهانی تغذیه نیز قرار گرفت.

مروری بر تحولات رخ داده در تعاریف ارایه شده برای امنیت غذایی در طی ۲۰ سال اخیر به خوبی نشان می‌دهد که مبانی فکری آن در یک سیر تکاملی مسیری از «خودکفایی» به «عرضه» و سپس به «دسترسی» را طی نموده است. موضوع امنیت غذایی در ابتدا بیشتر در قالب خودکفایی خلاصه می‌شد. یکی از اهداف اساسی از ایجاد خودکفایی غذایی، حفظ استقلال و منافع ملی در مقابل تهدیدات اقتصادی، سیاسی و یا احیاناً نظامی خارج از مرزها بوده علاوه بر این گرسنگی و فقر نیز می‌توانست در درون مرزها به عنوان سندی دال بر بی‌کفایتی دولتمردان به فروپاشی نظام‌های حکومتی و یا حداقل ناپایداری آنها کمک نماید، در انتهای دهه ۱۹۷۰ دیدگاه‌های مرتبط با امنیت غذایی پهنه وسیع‌تری را دربرگرفت و مسئله عرضه غذا و تناسب آن با نیازهای غذایی مردم مطرح شد. در این مرحله از امنیت غذایی علاوه بر خودکفایی، موضوع نحوه عرضه غذا و کفایت آن برای پاسخ‌گویی به نیازهای تغذیه‌ای مردم جامعه نیز مورد توجه قرار گرفت.

در همین دوران و در حالی که کارشناسان اقتصاد غذا و کشاورزی، امنیت غذایی را در تولید و نحوه عرضه آن جستجو می‌کردند، کارشناسان علم تغذیه متأثر از دانش پزشکی و علوم زیستی با همکاری اقتصاددانان نشان دادند که سوءتغذیه بیشتر ناشی از فقر و بی‌عدالتی است تا کمبود تولید و عرضه غذا. اگرچه ممکن است به لحاظ منطقه‌ای میزان تولیدات غذایی یا عرضه آن در مقطعی از زمان به گونه‌ای باشد که نیاز ساکنان آن منطقه را فراهم نسازد، اما همزمان در بسیاری از مناطق جهان - یا حتی در درون همان کشورها - نقاطی وجود دارند که با تولید مازاد بر مصرف خود روبه‌رو هستند در حقیقت این وضعیت پیش از آن که برخاسته از کمبود مواد غذایی باشد، ناشی از شرایط ناعادلانه یا ناکارآمد در تولید و توزیع مواد غذایی در جهان است که شواهد بسیار متعددی از آن را نیز می‌توان در درون کشورها ارایه نمود.

علاوه بر این همین کارشناسان نشان دادند که سوءتغذیه به صورت یک عامل قوی بازدارنده بر فرآیند توسعه ملی عمل می‌کند در نتیجه «تغذیه» به عنوان یک فاکتور موثر در توسعه مطرح شد و به دنبال آن برنامه‌ریزی بخش تغذیه‌ای متولد گردید. نکته جالب توجه آن که در طی دهه مذکور یک گروه کالانگر و یک گروه مردم‌نگر هم‌زمان ولی بدون ارتباط و انسجام فکری به دنبال روش‌های مؤثر برای تامین رفاه و امنیت غذایی بشری بودند با این تفاوت که یک دسته جواب را در تولید «عرضه» و گروه دیگر حل مشکل را در تقاضا و درآمد می‌دیدند.

در دهه ۱۹۸۰ ارتباط فکری بین این دو گروه به وجود آمد و در این زمان بود که نگرشی جدید از امنیت غذایی شکل گرفت و مضمون دسترسی (ACCESS) ابداع شد.

فکر «دسترسی» هنگامی ابداع شد که محققین و مبتکران امنیت غذایی به این نتیجه رسیدند که تامین امنیت غذایی بدون توجه به سطح خانوار عملی نیست و با ابداع اصلاح دسترسی در حقیقت عرضه و تقاضا در سطح خانوار را مبنای نظری و عملی برای تامین امنیت غذایی قرار دادند. دسترسی به غذا بر دو نوع است: دسترسی فیزیکی و دسترسی اقتصادی. مفهوم دسترسی مبتنی بر این فرض است که تازمانی که خانواده غذای مورد نیاز

و کافی در دسترس داشته باشد از امنیت غذایی برخوردار است. بدین منظور خانواده بایستی با شبکه توزیع غذا در محل زندگی ارتباط نزدیک و آسان داشته باشد (دسترسی فیزیکی) و درآمد به گونه‌ای باشد که خرید غذای کافی و سایر هزینه‌های لازم خانوار را میسر سازد (دسترسی اقتصادی). بنابراین سؤال اساسی در ارزیابی دسترسی به غذا این است که آیا هر فرد از افراد یک ملت قادر به تهیه غذای کافی برای تمام اوقات هست؟

به سخنی دیگر نگرش جدید امنیت غذایی بازگوکننده تلاش جهانی برای پاسخ‌گویی به نیازهای انسانی به غذا و تامین عدالت اجتماعی و سلامت تغذیه‌ای است. از دیدگاه مفاهیم جدید، امنیت غذایی در حقیقت توان اقتصادی خانوار را به منظور تأمین غذای کافی، بدون فشار و نگرانی برای زندگی سالم و فعال طلب می‌کند و تاکید بر هدف امنیت غذایی را از مقوله سرزمین و مرزها به مردم و کیفیت زندگی آنان سوق می‌دهد و دسترسی به غذای کافی را از حقوق اولیه و اساسی انسان می‌شناسد. از دیدگاه Maxwell تفکر جدید کارایی سیستم غذا را به عنوان وسیله و ابزار اصلی برای تامین دسترسی در رفاه تغذیه‌ای مردم طلب می‌کند و در این چارچوب از امنیت غذایی به عنوان یک اصل نظم‌دهنده یاد می‌شود. این بحث بدین معنا است که جدی گرفتن نگرش‌های جدید، بالا رفتن کارایی سیستم غذا را در پی خواهد داشت. از این دیدگاه تعادل منطقی میان تولید و عرضه، مصرف و سلامت مردم مطرح است و مستلزم برخورد سیستمی با موضوع است. از دیدگاه سیاسی نگرش جدید از جمله عوامل مهمی است که رفاه عمومی و فقرزدایی را به دنبال دارد و زمینه‌های مشارکت مردمی و ثبات سیاسی و امنیت ملی را استحکام می‌بخشد. تحولات فکری و تجربی مورد بحث بالا نشان می‌دهد که سیستم غذا و تغذیه جدا از موضوع اساسی تولید، خود دارای چهار زیرسیستم است که عبارتند از:

- زیرسیستم عرضه

- زیرسیستم نگهداری، تبدیل و توزیع

- زیرسیستم مصرف

- زیرسیستم بهداشت و درمان

بنابراین امنیت غذایی حاصل تعادل میان این زیرسیستم‌ها و کارایی بیشتر کل سیستم است و در این رهگذر یکی از پیش شرط‌های اساسی در تحقق امنیت غذایی استمرار و دوام تولیدات کشاورزی در طی زمان و پایداری آن است. و به نظر می‌رسد که این امر یکی از عمده‌ترین موضوعاتی است که نظام‌های تولید کشاورزی به ویژه در مناطق خشک جهان و از جمله ایران با آن دست به گریبان هستند.

واقعیت آن است که بخش عمده‌ای از سرزمین کشور ما در قلمرو اقلیمی خشک، نیم خشک تا خشک نیم مرطوب قرار دارد، جایی که در آن نظام حیاتی و شرایط زیست محیطی از حساسیت و شکنندگی ویژه‌ای برخوردار است. از اختصاصات مناطق خشک از یک سو میزان کم بارندگی‌ها و از سوی دیگر توزیع نامتعادل آن چه از نظر زمانی یا مکانی اعم از بلندمدت یا کوتاه مدت است. بدین ترتیب در حالی که سهم کشور از میانگین جهانی بارندگی تنها حدود یک سوم است، اما همین مقدار باران نیز با توزیع بسیار نامتعادلی در سطح کشور می‌بارد و هرازچندگاهی کشور را با مشکل اساسی خشکی و خشکسالی مواجه می‌سازد. در چنین شرایطی تولیدات کشاورزی که عموماً محصولات وابسته به آبیاری با دوره‌های کوتاه مدت هستند به شدت نقصان می‌یابند. از دید زارها که همیشه نقطه اتکایی برای تولید محصول و امنیت غذایی است چیزی جز حسرت به دست نمی‌آید.

و بدین ترتیب این شرایط نوعی شدید از ناپایداری تولید مواد غذایی و محصولات کشاورزی را بر کشور حاکم می‌سازد، اما متأسفانه موضوع به همین جا خاتمه نمی‌یابد اگر فرض بر این بود که نظام اکولوژیک حاکم بر مناطق خشک و نیمه خشک بر پهنه کشور ما حاکم بود در این صورت وقوع این کمبودها در دوران‌های خشکسالی و افزایش تولیدات به هنگام ترسالی‌ها به عنوان یکی از بدیهیات توان اکولوژیک قابل درک و لمس بود. اما مشکل اساسی این جا است که نظام بهره‌برداری ما از منابع تولید کشاورزی یک واقعیت اساسی و اصلی را نادیده می‌گیرد و آن ماهیت اکولوژیک مناطق خشک و شکنندگی و ناپایداری اکوسیستم آن است.

در نتیجه این بی‌توجهی ما به طور گسترده‌ای با پدیده‌ای به نام تخریب سرزمین روبه‌رو هستیم که به طور مستمر و فزاینده‌ای ناپایداری سیستم تولید بیولوژیک و نقصان و تقلیل تولید را بر ما تحمیل می‌کند، چیزی که امروز آن با اصطلاح بیابان‌زایی یاد می‌شود.

برای تخریب سرزمین یا Land degradation که شاخص اصلی بیابان‌زایی است تعاریف متعددی ارائه شده است. کنوانسیون مبارزه با بیابان‌زایی تخریب سرزمین را به صورت زیر تعریف می‌کند:

«تخریب سرزمین به معنی کاهش یا از دست رفتن توان تولید بیولوژیک یا اقتصادی یا ترکیبی از آن‌ها در اراضی دیم، آبی، مرتع، چراگاه، جنگل، بوته‌زار در مناطق خشک، نیم خشک و خشک نیم مرطوب ناشی از بهره‌برداری از سرزمین یا از یک فرایند یا ترکیبی از فرایندها از جمله فرایندهای ناشی از فعالیت‌های انسانی و شیوه‌های سکونت‌مانند:

- فرسایش خاک ناشی از باد یا آب

- زوال خصوصیات شیمیایی و بیولوژیکی یا اقتصادی خاک

- نابودی درازمدت پوشش گیاهی طبیعی می‌باشد،

برای درک وضعیت تخریب سرزمین که می‌تواند در نهایت ناپایداری تولیدات کشاورزی و ناامنی غذایی را به همراه داشته باشد کافی است نگاهی سریع به وضعیت فرسایش آبی - فرسایش بادی، شور شدن خاک‌ها، کاهش حاصلخیزی منابع اراضی و وضعیت نابسامان پوشش گیاهی بیابان‌زایی. تمامی این موارد یعنی تهدید منابع تولید غذایی و ایجاد ناپایداری در سیستم امنیت غذایی.

بدون تردید تلاش‌های ملی که برای تامین مایحتاج مواد غذایی طی چند دهه اخیر صورت گرفته است کاری قابل ارجح و تقدیس است اما نباید فراموش کرد که حفظ دوام و پایداری آن کمتر از حد دست‌اوردها نیست.

اینک می‌توان دریافت که چرا در طی سه دهه گذشته بخش منابع طبیعی هدف اساسی خود را پیوسته حفظ، اصلاح و احیاء و بهره‌برداری بهینه از منابع طبیعی اعلام نموده است.